



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

محمد باقر مدرس بستان آبادی

# خانہ شاہکی

## مادون

در شرح حال

چهارده معصوم علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام امام محمد باقر علیه‌السلام)

نویسنده:

محمد باقر مدرس بستان آبادی

ناشر چاپی:

شرکت چاپ و نشر بین الملل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	امام محمد باقر
۷	امامت امام محمد باقر
۸	جابر در خانه‌ی امام سجاد
۸	دیدار جابر با امام در کوچه
۹	جواب به سؤالات مشکل
۱۰	امام باقر بنابر مصلحت از سیاست دوری می‌کرد
۱۰	امام باقر در زندان هشام
۱۰	امام باقر در کوه مدین
۱۰	امام باقر به سؤالات جنیان جواب می‌داد
۱۱	پرندگان و درندگان از امام حاجت می‌خواهند
۱۱	مرده از امام باقر شفا می‌گیرد
۱۲	پدر شامی را زنده کرد
۱۳	امام از هر فرصتی به نفع اسلام استفاده می‌کرد
۱۳	دانشمندان در برابر امام باقر خاضع بودند
۱۳	بروز افکار و عقاید باطل در عصر امام باقر
۱۴	اما فرقه‌ی سوم، یعنی علوی‌های غالی یا افراطی
۱۵	شاگردان ممتاز امام باقر صف آراییی کردند
۱۶	محمد بن مسلم مرجع فقهای اهل سنت بود و قصه‌ی شکافتن رحم
۱۶	ابن ابی لیلی قاضی بن محمد بن مسلم پناه می‌برد
۱۷	بدره‌های طلا و ماجرای جابر و کمیت

- ۱۸ ..... کمیت می‌خواست از لباس امام تبرک جوید
- ۲۰ ..... طاووس یمانی مسائل مشکل را از امام باقر می‌پرسد
- ۲۱ ..... امام باقر کشاورزی می‌کند
- ۲۱ ..... خواب امام باقر و تعبیر به مرگ خود
- ۲۲ ..... پاورقی
- ۲۵ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: مدرس بستان‌آبادی، محمد باقر، ۱۳۰۷-  
 عنوان و نام پدیدآور: خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام / تالیف محمدباقر مدرس بستان‌آبادی.  
 مشخصات نشر: تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.  
 مشخصات ظاهری: بیست، ۵۴۵ص.  
 شابک: ۳۵۰۰۰ ریال؛ ۸۰۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۲۶-۸۰-۹:  
 یادداشت: چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.  
 یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۹۰.  
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.  
 یادداشت: نمایه.  
 موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه  
 موضوع: ائمه اثنا عشر -- سرگذشتنامه  
 شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل  
 رده بندی کنگره: BP۳۶/م۳۵۷ خ ۲ ۱۳۸۳  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵  
 شماره کتابشناسی ملی: م۸۳-۲۷۴۹

### امام محمد باقر

نام: محمد بن علی بن حسین نام مادر: ام‌عبدالله، فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع). امام باقر تنها فرزند امام سجاد است که از دختر امام حسن به دنیا آمده؛ لذا او از دو طرف علوی و هاشمی است. بقیه‌ی اولاد امام سجاد از کنیزان وی متولد شده‌اند که شرح آنها گذشت. مدت عمر: ۵۷ سال مدت امامت: ۱۸ سال پادشاهان (خلفای) دوران آن حضرت: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک از خلفای بنی‌امیه بودند. فرزندان حضرت به گفته مفید - علیه الرحمه - پنج پسر و دو دختر بدین شرح است: ۱ و ۲- ابو عبدالله جعفر بن محمد، امام صادق (ع)، و عبدالله که هر دو از ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر هستند. ۳ و ۴- ابراهیم و عبدالله که در کودکی از دنیا رفتند و مادرشان ام‌حکیم دختر اسید بن مغیره بود. ۵ و ۶- علی و زینب که از یک کنیز به دنیا آمدند. ۷- ام‌سلمه که مادرش ام‌ولد بود.

### امامت امام محمد باقر

آن حضرت در زمان رحلت پدرش امام سجاد (ع) ۳۹ سال داشت. دلایل عام و خاص بر امامت ایشان: اول آنکه امام سجاد فرزند خود محمد باقر (ع) را به جانشینی خود منصوب کرده بود و خانواده‌ی آن حضرت به آن یقین داشتند. امام باقر (ع) می‌فرماید امام زین‌العابدین در حضور فرزندان او را به جانشینی خود و امامت شیعیان برگزیده است و گنجینه‌ی اسرار دینی و سلاح پیامبر را به

او واگذار کرده. [۱]. علاوه بر این، فرزندان امام حسن مجتبی هم به امامت او اعتقاد و اعتراف داشتند. ابن ابی‌علی گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم (والی او در [صفحه ۱۸۲] مدینه) نوشت صدقه، یعنی دفتر موقوفات و صدقات علی (ع) و عمر و عثمان را برای او یعنی عمر بن عبدالعزیز بفرستد. ابن حزم، شخصی را نزد زید بن حسن فرستاد که او بزرگ اولاد علی بود و آن را از او مطالبه کرد. زید گفت: متولی بعد از علی، حسن بود و پس از او حسین و بعد از حسین، علی بن حسین و پس از علی بن حسین، محمد بن علی است؛ پس، از او مطالبه کن. ابن حزم مرا نزد پدرم فرستاد تا آن دفتر را به ابن حزم تحویل دادم و دفتر صدقات عمر و عثمان را از فرزندان آنها مطالبه کرد. یکی از ما به امام محمد باقر (ع) عرض کرد که فرزندان حسن این موضوع را می‌دانند. فرمود: آری چنان که می‌دانند که اکنون شب است، ولی حسد آنها را تحریک می‌کند که اگر آنها حق را از راه حق مطالبه کنند برای خود آنها بهتر است، اما آنها دنیا را می‌طلبند.

### جابر در خانه‌ی امام سجاد

در زمان امامت امام باقر برخی از اصحاب پیامبر هنوز زنده بودند و روایات امامت او را که از رسول الله شنیده بودند در سینه داشتند. یکی از آنها جابر بن عبدالله انصاری بود. ابوبکر شبانی گوید: ما در محضر علی بن حسین بودیم و پسرش در کنارش نشسته بود. ناگهان جابر بن عبدالله انصاری وارد شد و به امام سلام کرد. سپس دست امام باقر را گرفت و به جای خلوت برد و به او گفت: رسول الله (ص) به من گفته است: انی سأدرک رجلا من اهل بینه یقال له محمد بن علی یکنی اباجعفر (ع) فاذا ادرکته فاقرئه من السلام. راوی گوید: جابر رفت و ابوجعفر (امام باقر) برگشت. باز در کنار پدرش علی بن حسین و برادرش نشست و چون نماز مغرب را خواند علی بن حسین به ابوجعفر (ع) فرمود: جابر به تو چه گفت؟ جواب داد: او گفت که رسول خدا (ص) فرموده: تو مردی را از اهل بیت من که نامش محمد بن علی و کنیه‌اش ابوجعفر است درک می‌کنی. سلام مرا به او برسان. پدرش به او فرمود: پسر جانم! امتیاز و شرافتی را که خدا توسط پیغمبرش و در میان اهل بیتش تنها به تو داده بر تو گوارا باد! برادرانت را از این مطلب آگاه نکن. مبادا درباره‌ی تو مکرری اندیشند چنان که برادران یوسف بر ضد او اندیشیدند. [۲]. ابان بن تغلب از امام صادق (ع) نقل می‌کند: جابر بن عبدالله انصاری آخرین صحابی از اصحاب پیامبر بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها به ما اهل بیت توجه داشت. در مسجد پیامبر می‌نشست و عمامه‌ی سیاهی دور سر می‌بست و فریاد می‌زد: یا باقر العلوم! یا باقر العلوم! اهل مدینه می‌گفتند جابر هذیان می‌گوید. می‌گفت: نه به خدا من هذیان نمی‌گویم، بلکه من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: تو مردی از خانواده‌ی مرا درک می‌کنی که هم نام و هم شمایل من است؛ او علم را می‌شکافد و توضیح و تشریح می‌کند. این است سبب آنچه می‌گویم. [صفحه ۱۸۳]

### دیدار جابر با امام در کوچه

راوی گوید: روزی جابر از کوچه‌ای در مدینه که مکتب خانه‌ای در آن بود می‌گذشت و محمد بن علی برای کاری آن جا بود. [۳] چون جابر نگاهش به او افتاد گفت: ای پسر! پیش من آی. او پیش آمد و سپس گفت: برگرد. او برگشت. جابر گفت: سوگند به آن که جانم در دست اوست که شمایل این پسر همچون شمایل پیغمبر است. ای پسر! اسم تو چیست؟ گفت: محمد بن علی بن حسین. جابر به او نزدیک شد و سرش را بوسید و گفت: پدر و مادرم به قربانت! رسول خدا (ص) سلامت رسانیده و چنین گفته است.... محمد بن علی بن حسین هراسان به سوی پدر آمد و ماجرا را بیان کرد. زین العابدین (ع) فرمود: پسر جان در خانه بنشین، زیرا جابر بر خلاف تقیه رفتار کرده. چون دشمنان و مخالفان تو را خواهند شناخت و منزلت و کرامت تو را نزد خدا و پیامبر خواهند دانست و بر تو حسد خواهند برد. سپس جابر که در هر بامداد و پسین به خدمت امام باقر (ع) می‌رفت. اهل مدینه می‌گفتند شگفتا از جابر که



در هر بامداد و پسین نزد این کودک می‌رود، در صورتی که او آخرین کس از اصحاب پیامبر است. چیزی نگذشت که علی بن حسین (ع) درگذشت و آن گاه محمد بن علی (ع) با توجه به مجالست جابر با پیامبر (ص) نزدش می‌رفت، می‌نشست و از خدای تبارک و تعالی برای آنها حدیث می‌گفت. اهل مدینه می‌گفتند ما جسورتر از محمد بن علی ندیده‌ایم. زیرا با این کودکی از خدا حدیث می‌گوید. چون دید چنین می‌گویند، از پیامبر خدا حدیث گفت. باز اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر از این مرد ندیده‌ایم. از کسی برای ما حدیث می‌گوید که او را ندیده است. چون دید چنین می‌گویند، از جابر بن عبدالله برای آنها حدیث گفت. آن گاه تصدیق کردند، در صورتی که این جابر بود که خدمت او می‌آمد و از او حدیث می‌آموخت. [۴]. همچنین روایات بسیاری از رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و علی بن حسین در امامت آن حضرت آمده است. [۵]. از روایت جابر استفاده می‌شود که لقب باقر را رسول الله برای امام پنجم، انتخاب کرده و ولادت آن بزرگوار را پیامبر خبر داده و این چیزی است که اکثر محدثان شیعه و سنی به آن اعتراف کرده‌اند. [صفحه ۱۸۴]

### جواب به سؤالات مشکل

ابوحزمه ثمالی گوید: در مسجد رسول الله (ص) نشسته بودم. مردی آمد و سلام کرد پرسید: تو کیستی ای بنده‌ی خدا؟ گفتم من مردی از اهل کوفه هستم. تو چه مشکلی داری؟ به من گفت: آیا تو ابوجعفر بن علی (ع) را می‌شناسی؟ گفتم: آری من او را می‌شناسم. تو با او چه کار داری؟ گفت: چهل مسئله آماده کرده‌ام که از او پیرسم. من تا حال حقی را ترک نکرده‌ام و باطلی هم مرتکب نشده‌ام. ابوحزمه گوید: گفتم میان حق و باطل چه فاصله‌ای هست و آیا فاصله‌ای می‌شناسی؟ گفت: آری می‌شناسم. گفتم در این صورت چه نیازی به ابوجعفر داری؟ گفت: شما اهل کوفه تحمل و حوصله و بردباری ندارید. اگر ابوجعفر را دیدی به من نشان بده. در این حال امام باقر (ع) وارد مسجد شد و جمعی از اهل خراسان و جز آنها در اطراف او بودند و از مناسک حج سؤالاتی می‌کردند. امام از ما گذشت. در جایگاه خود نشست و این مرد هم در نزدیکی امام قرار گرفت. ابوحزمه گوید: من هم در جایی که کلام آنها را بشنوم نشستم و اطراف امام جمعی از مردم قرار داشتند. وقتی مردم سؤالاتشان تمام شد و رفتند، امام به آن مرد متوجه شد. فرمود: که هستی؟ گفت: من قتاده بن دعامی بصری‌ام. امام فرمود: تو همان فقیه اهل بصره‌ای؟ گفت: آری. امام (ع) فرمود: وای بر تو ای قتاده! خداوند عزوجل گروهی را خلق کرده و آنها را برای خود آفریده و در کنار عرش خود قرار داده. قتاده سخنان امام را شنید. مدتی سکوت کرد. سپس گفت: خدا امور تو را اصلاح کند! به خدا سوگند! من تا حال پیش فقهای بزرگ و پیش عبدالله بن عباس نشسته‌ام؛ اضطراب و دلهرگی نداشته‌ام. اما پیش شما دلم به اضطراب افتاده؛ خودم را گم کرده‌ام. امام (ع) فرمود: می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ تو فعلاً پیش کسی هستی قرآن‌خانه‌ی او را خانه مأذون معرفی کرده: «بیوت اذن الله لن ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصلال رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة». تو در چنین مکانی قرار گرفته‌ای و ما مصداق این آیه هستیم. قتاده گفت: فدایت شوم راست گفتی! به خدا سوگند آن خانه‌ها خانه‌های سنگی و گلی نیست؛ خانه‌های معنوی امامان است. سپس قتاده گفت: حکم پنیر را برایم بیان کن. امام (ع) تبسم کرد و فرمود: مسائل تو به این بازگشت؟! گفت: پسر پیامبر! خودم را گم کردم؛ همه چیز یادم رفت. امام فرمود: خوردن پنیر مانعی ندارد. گاهی اوقات شیردان حیوان مرده را در پنیر می‌گذارند و این ضرری ندارد زیرا شیردان نه رگی دارد نه خون و نه استخوانی. از میان غذای هضم شده و خون به وجود می‌آید. آن، مانند مرغ مرده است که از شکم او تخم بیرون می‌آید. آیا این تخم را می‌خوری؟ قتاده گفت: [صفحه ۱۸۵] نه من نمی‌خورم و برای دیگران هم روا نمی‌دارم. امام فرمود: چرا نمی‌خوری؟ گفت از اجزای میته است. امام فرمود: اگر این تخم را مواظبت کردی، از آن جوجه بیرون آمد آیا آن جوجه را می‌خوری؟ گفت: آری آن را می‌خورم. حضرت فرمود: پس چه کسی تخم را به تو حرام و جوجه‌ی آن را به تو حلال کرده؟ قتاده ماند. امام فرمود: این شکنجه شیردان، مانند همان

تخم است. پس پنیرها را از بازار مسلمانان بخر و بخور [۶].

### امام باقر بنا بر مصلحت از سیاست دوری می‌کرد

او در دوری از سیاست و توجه به خدا نمونه‌ی کامل بود؛ درست برخلاف برادرش زید که با خلفای بنی‌امیه دست و پنجه نرم می‌کرد. اما با اینکه از سیاست برکنار و به تعلیم مسلمانان اشتغال داشت، دژخیمان بنی‌امیه که آخرین روزهای زندگیشان بود، باز از اذیت و آزار امام دست بردار نبودند. ابوبکر حضرمی می‌گوید: [۷] امام باقر (ع) را به شام به مجلس هشام عبدالملک آوردند. هشام به اطرافیان خود که همه از بنی‌امیه بودند گفت: من محمد بن علی را توییخ می‌کنم. هر وقت سخنم تمام شد، شما هم یک به یک او را توییخ کنید. سپس به حضرت اجازه‌ی ورود داد. هنگامی که امام وارد شد با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم. سپس بنشست. چون به شخص هشام به عنوان خلیفه سلام نکرد و بدون اجازه‌ی وی نشست، کینه و خشم او افزون گشت و شروع کرد به توییخ کردن حضرت و گفت: ای محمد بن علی! همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمانان اختلاف انداخته و آنها را به خود دعوت کرده است و از روی نادانی و بی‌عقلی گمان کرده امام است. هشام هر چه دلش خواست به امام توهین کرد. وقتی خاموش شد، حاضران یکی پس از دیگری تا آخرین نفر به حضرت حرف‌های اهانت‌آمیز زدند و چون همگی ساکت شدند، حضرت از جای خود برخاست و فرمود: ای مردم! چه می‌گویید و به کجا می‌روید؟! شیطان می‌خواهد شما را کجا ببرد؟! بنا هدی الله اولکم و بنا یختم آخرکم؛ خداوند به وسیله‌ی ما پیشینیان شما را هدایت کرد و پس از شما هم به برکت ما هدایتشان پایان می‌یابد، یعنی در زمان حضور قائم ما، و اکثر شما حکومتی مستعجل و گذرا دارید. ما حکومت جاویدان داریم و بعد از حکومت ما حکومتی نباشد. زیرا ما اهل پایان و انجامیم و خدای عزوجل می‌فرماید: سرانجام از آن پرهیزکاران است؛ والعاقبه للمتقین.

### امام باقر در زندان هشام

هشام دستور داد حضرت را به زندان بردند. چون امام وارد زندان شد با زندانیان سخن گفت. همه‌ی آنها از جان و دل سخنش را می‌شنیدند. زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من از اهل شام بر تو هراسانم و می‌ترسم تو را از این مقام برکنار کنند. سپس ماجرا را به او گفت. [صفحه ۱۸۶] هشام دستور داد آن حضرت و یارانش را سوار استر کرده به مدینه برگردانند و دستور داد در بین راه بازارها را به روی او ببندند و از خوراک و آشامیدنی جلوگیری کنند. منظور هشام توهین به امام و تحقیر ایشان بود. سه روز راه رفتند و هیچ گونه خوراک و آشامیدنی به دست نیاوردند تا آنکه به شهر مدین رسیدند. مردم دروازه‌ها را به روی آنان بستند. همراهان حضرت از گرسنگی و تشنگی به شکایت نزد امام آمدند.

### امام باقر در کوه مدین

امام از کوهی که بر آنها مسلط بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود: ای اهل شهری که مردم آن ستمکارند! من بقیه‌الله هستم و خداوند می‌فرماید: «بقیه‌الله خیر لکم ان کنتم تعلمون». [۸] در میان اهالی مصر پیرمردی گفت: ای مردم! به خدا این ندا مانند ندای شعیب پیامبر است. اگر بازارها را به روی او باز نکنید از بالای سر و زیر پا گرفتار عذاب می‌شوید. این بار مرا تصدیق کنید و فرمانم را بپذیرید. من خیرخواه شمایم. مردم شتاب کردند و بازارها را به روی حضرت و همراهانشان گشودند. خبر آن پیرمرد به هشام رسید. دنبالش فرستاد و او را جلب کرد و کسی از سرانجام کار او مطلع نشد. [۹].

### امام باقر به سؤالات جنیان جواب می‌داد

به طوری که قرآن خبر داده جنیان گروه‌های مختلفند؛ برخی مشرک و برخی مسلمانند و گروهی از آنان هم شیعه. ابوحمزه‌ی ثمالی در روایت که نقل می‌کند می‌گوید: روزی حضور امام باقر شرفیاب شدم و اجازه خواستم. گفتند که جمعی خدمت حضرت هستند. اندکی صبر کردم تا آنها خارج شدند و آنها کسانی بودند که بر من ناشناخته بودند. وقتی به حضور امام رسیدم عرض کردم: فدایت شوم! الان زمان حکومت بنی‌امیه است و شمشیرهای آنها خونریز است و تماس با افراد ناشناس برای شما خطرناک است. امام فرمود: ابوحمزه! این جمعیت، گروهی از شیعیان از جنیان بودند که برای پرسش درباره‌ی مسائل دینی آمده بودند. [۱۰]. نظیر آن را سعد اسکافی نقل کرده که پس از انتظار طولانی، جمعی از حضور امام بیرون آمدند، مانند ملخ‌های زرد که عبادت آنها را لاغر کرده بود و پوستینی دربر داشتند. امام فرمود: آنها برادران شیعی شما از جنیان هستند. [۱۱]. نیز سعد اسکافی می‌گوید: می‌خواستم به محضر امام باقر شرفیاب شوم. جلو در شترهایی دیدم صف کشیده و به ردیف خوابیده. سپس مردمی عمامه به سر شبیه سودانی‌ها بیرون آمدند. وقتی شرفیاب شدم، درباره‌ی آن افراد سؤال کردم. فرمود: آنان برادران شما از جنیانند که برای [صفحه ۱۸۷] یاد گرفتن مسائل دینی آمده بودند. [۱۲]. برخی از جنیان در خدمت ائمه بودند. سدیر صیرفی گوید: امام باقر در مدینه به من کارهایی واگذار فرمود از مدینه بیرون آمدم و در اثنای راه به محلی به نام «روحا» در چهل یا سی میلی (یعنی ۶۰ یا ۴۵ کیلومتری) مدینه رسیدم. مردی با لباس خود به من اشاره فرمود. به سوی او برگشتم و خیال کردم تشنه است. ظرف آب را به او دادم. گفت: به آب نیاز ندارم. نامه‌ای به من داد که مرکب آن خشک نشده بود. ملاحظه کردم؛ دیدم مهر امام باقر (ع) است. گفتم: این نامه را کی امام به تو داده؟ گفت الان. در نامه دستورهایی بود. چون متوجه آن مرد شدم دیدم کسی در آن جا نیست. بعد از آن امام باقر (ع) به مکه آمدند. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! مردی نامه‌ای از شما آورده که مهرش خشک نشده است. فرمود: ای سدیر! ما خدمتکارانی از جن داریم. چون خواهیم کار به فوریت انجام شود آنها را می‌فرستیم. [۱۳].

### پرندگان و درندگان از امام حاجت می‌خواهند

عبدالرحمان بن کثیر روایت می‌کند که ابوجعفر (یعنی امام صادق) به هجین تشریف می‌برد و ابوامیه انصاری در محمل امام صادق همراه او بود. محمل در حرکت بود که پرنده‌ای در کنار محمل نشست. ابوامیه دستش را بیرون آورد تا آن را دور کند. امام فرمود: ابوامیه این پرنده آمده تا از اهل بیت پیامبر پناه و کمک جوید و می‌گوید هر سال ماری می‌آید و جوجه‌های مرا می‌خورد، و من از خدا خواستم آن مار را دفع کند. [۱۴]. محمد بن مسلم می‌گوید: در حضور امام صادق بودیم. در راه مکه و مدینه. من سوار دراز گوش و امام (ع) سوار استری بود. یک مرتبه دیدیم گرگی از بالای کوه به سوی ما می‌آید تا به امام صادق رسید. امام استر را نگاه داشت و گرگ نزدیک امام شد و دهنش را به سمت گوش امام برد و امام گوشش را به او نزدیک کرد. چند لحظه طول کشید. سپس امام فرمود: برو که انجام داده شده. گرگ به حالت هروله به کوه برگشت. عرض کردم: فدایت شوم! مطلب چه بود؟ فرمود این گرگ می‌گفت جفت من پشت این کوه زایمان می‌کند و به مشکل دچار است؛ او را دعا فرمایید تا زایمان آسان شود و از نسل ما به احدی از شیعه‌ی شما ضرر نمی‌رسد. من هم به او وعده دادم. [۱۵]. عبدالله بن طلحه از امام صادق روایت می‌کند: پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود. در کنار او مردی بود که پدرم به او حدیث می‌گفت: در این هنگام قورباغه‌ای پیدا شد که با زبانش شیون می‌کرد. پدرم به آن مرد گفت: می‌دانی این قورباغه چه می‌گوید؟ گفت نمی‌دانم. پدرم گفت: یقول و الله لئن ذکرت الثالث لأسبن علیا حتی تقوم من هناك؛ اگر نام عثمان را به زبان بیاوری با [صفحه ۱۸۸] صدای بلند او را دشنام می‌دهم تا از اینجا برخیزی. [۱۶].

### مرده از امام باقر شفا می‌گیرد

محمد بن سلیمان گوید: مردی از اهل شام به خانه‌ی ابوجعفر (ع) رفت و آمد می‌کرد و مرکز او مدینه بود و می‌گفت: ای محمد باقر! من از روی شرم به مجلس تو می‌آیم و نمی‌گویم که نزد من مبعوض‌تر از شما اهل بیت در روی زمین نیست و می‌دانم که طاعت خدا و رسول خدا و طاعت امیرالمؤمنین در دشمنی شماست ولی تو را مردی فصیح و ادیب یافته‌ام و خوش کلام و خوش بیان دیده‌ام؛ از این جهت با تو رفت و آمد می‌کنم. امام باقر (ع) در مقابل گفتار خشن او به نرمی و خوبی جواب می‌داد و می‌فرمود: لن تخفی علی الله خافیة؛ از خدا چیزی مخفی نیست؛ او باطن‌ها را خوب می‌داند. دیری نگذشت که شامی بیمار شد و مرض او شدت یافت و دردش زیاد شد. وقتی سنگین شد، دوست خود را پیش خود خواند و گفت: همین که مردم و پارچه‌ای روی من کشیدی، برو پیش محمد بن علی (ع) و از او دعوت کن بر من نماز بخواند و به او بگو که شامی خودش به من دستور داده از شما دعوت کنم. همین که نصف شب شد و یقین کردند که بدن او سرد شده، او را به خلعت پیچیدند. صبح که شد دوست او به مسجد آمد و بعد از نماز جریان را به امام باقر گزارش داد که فلانی مرده و چنین وصیت کرده. امام فرمود: شهرهای شام سردسیر است و حجاز منطقه‌ای گرم و شعله‌های آن شدید است. برگرد! در دفن دوست خود عجله نکن تا من بیایم. سپس امام برخاست و تجدید وضو کرد و دو رکعت نماز خواند و دستهای خود را بالا گرفت. سپس به سجده افتاد تا آفتاب بیرون آمد. سپس برخاست و به منزل شامی آمد و او را صدا کرد. شامی برخاست و به امام جواب داد. سپس امام او را نشانید و دستور داد برای او شربت آوردند و آن را به او خورانید و به خانواده‌ی او فرمود: با غذا او را سیر کنید و سینه‌ی او را با طعام سرد خنک کنید. سپس امام برگشت و چیزی نگذشت که مرد شامی عافیت یافت. با پای خود نزد امام آمد و گفت: مرا اجازه دهید. امام اجازه داد. شامی گفت: شهادت می‌دهم که تو حجت خدا و باب رحمت خدایی و از ناحیه‌ی شما باید خدا را جست و جو کرد و هر کس بدون راهنمایی شما به سوی خدا رود گمراه می‌شود. امام فرمود: چه شده؟ گفت: من معاینه کردم؛ مرگ را دیدم. در آن حال جارچی وقایع را جار زد: روح فلانی را برگردانید و این را محمد بن علی می‌خواهد: امام فرمود: آیا برایت روشن شد که خداوند گاهی بنده را دوست دارد و عمل او را دشمن می‌دارد و گاهی بنده را دشمن می‌دارد و عمل او را دوست می‌دارد؟ این مرد شامی بعد از این از مخلصین امام گردید. [۱۷]. [صفحه ۱۸۹]

### پدر شامی را زنده کرد

ابوعتیه گوید: نزد ابوجعفر بودم. مردی شامی وارد شد. گفت من اهل شام هستم و از دوستان شما اهل بیتم و دشمنان شما را دشمن می‌دارم. پدری داشتم که بنی‌امیه را دوست داشت و مال زیادی جمع کرده بود و جز من فرزندی نداشت و در رمله [۱۸] سکونت داشت: باغ کوچکی داشت و در آنجا خلوت می‌کرد. وقتی مرد، مال او را پیدا نکردیم و یقین دارم آن را در زیر خاک دفن کرده است تا بر من مخفی باشد. امام فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و از جای مال پرسی؟ گفت: آری، به خدا من بسیار فقیرم و به آن مال نیاز دارم. امام نامه‌ای نوشت و آن را مهر کرد و فرمود: امشب این نامه را به قبرستان بقیع ببر و در وسط آن ایستاده، صدا بزن و بگو: «یا درجان! یا درجان!» مردی سیاه‌رنگ می‌آید. نامه را به او بده و بگو من از طرف محمد بن علی آمده‌ام. او پدرت را می‌آورد و هر چه خواستی از او سؤال کن. ابوعتیه گوید: فردا به محضر ابوجعفر شرفیاب شدم تا از جریان شامی مطلع شوم. ناگهان او را در کنار در خانه‌ی امام باقر (ع) دیدم. منتظر اجازه ایستادم. اجازه داده شد و با هم وارد شدیم. مرد شامی گفت: الله یعلم حیث یضع العلم؛ خدا می‌داند که علم را در کجا می‌دهد. دیشب به دستور شما عمل کردم و همان مرد آمد و به من گفت: از جای خود حرکت نکن تا او را بیاورم. مرد سیاهی را نزد من آورد و گفت: این پدر توست. گفتم: او پدر من نیست. گفت: زبان‌های آتش و دود، او را به این حالت در آورده. گفتم: تو پدر منی؟ گفت: آری. گفتم: چرا به این حالت افتاده‌ای. گفت به علت پسر! دوست داشتن بنی‌امیه و آنها را بر اهل بیت پیامبر (ص) مقدم داشتن مرا به این روزگار انداخته و من بر تو که آنها را

دوست داشتی خشمگین بودم و از این جهت تو را محروم کردم و امروز پشیمانم. به باغ برو و زیر درخت زیتون را بکن. مال را که صد هزار درهم است بردار و پنجاه هزار آن را به محمد بن علی بن حسین بده و باقی مال تو باشد. من الان می‌روم مال را درآورم و نصفش را برای شما خواهم آورد. ابوعتیبه گوید: سال آینده به حضور امام رسیدم و از آن مال سؤال کردم. امام فرمود: او به گفته‌ی پدرش عمل کرد و پنجاه هزار درهم آورد و من بدهی‌هایم را پرداخت کردم و زمینی هم در ناحیه‌ی خیبر خریدم و به اهل حاجت نیز کمک کردم. [۱۹].

### امام از هر فرصتی به نفع اسلام استفاده می‌کرد

در زمان امام باقر (ع) حکومت بنی‌امیه بر اثر عیاشی و ظلم و ستم و بی‌کفایتی که موجب اختلاف داخلی نیز شد ضعیف شد. در نتیجه در گوشه و کنار پهناور اسلامی انقلاب‌ها و [صفحه ۱۹۰] جنگ‌های داخلی رخ می‌داد و این گرفتاری‌ها تا حدودی حکومت را از تعرض به اهل بیت باز می‌داشت و از طرفی حادثه‌ی کربلا- و مظلومیت اهل بیت دل مسلمانان را جریحه‌دار ساخته بود. این عوامل سبب شده بود تا مردم، به خصوص شیعیان، به امام باقر روی آورند و از این راه امکانات نشر حقایق و معارف اسلامی برای حضرتش فراهم آمد و این فرصت برای بازسازی مذهب شیعه یک فرصت طلایی بود، زیرا قبل از زمان امام باقر (ع) بر اثر فشار بنی‌امیه فقه اسلامی از بین رفته بود و حتی از اخباری که به وسیله‌ی صحابه از رسول الله نقل شده بود بیش از پانصد حدیث باقی نمانده بود. [۲۰]. محمد بن عمیر کشی [۲۱] گوید: قبل از امام محمد باقر (ع) شیعیان، علم حلال و حرام را جز آنچه از دیگر مردم آموخته بودند نمی‌دانستند تا اینکه زمان ابوجعفر امام باقر (ع) فرا رسید و وی شریعت را به آنها آموخت و توضیح داد و آنان شروع کردند به تعلیم کسانی که قبلاً از آنها یاد می‌گرفتند. [۲۲].

### دانشمندان در برابر امام باقر خاضع بودند

عبدالله بن عطای مکی می‌گوید: دانشمندان را نزد هیچ کس ندیدم که اظهار تواضع و نادانی کنند، آنچنان که در نزد ابوجعفر محمد بن علی بن حسین (ع) اظهار فروتنی و بی‌دانشی می‌کردند. حکم بن عتبه را دیدم با آن شهرت و مرتبه‌ای که داشت در برابر آن بزرگوار همچون کودکی بود که پیش روی استاد خود نشسته باشد. قیس بن ربیع گوید: از ابواسحاق سبعی درباره‌ی حکم مسح کشیدن بر روی کفش در وضو پرسیدم. او گفت: من مردم را می‌دیدم که بر آن مسح می‌کنند تا اینکه به مردی از بنی‌هاشم که هرگز مانند او در علم و دانش ندیده بودم برخورد کردم و او محمد بن علی بن حسین (ع) بود. حکم مسح کردن بر روی کفش را از او پرسیدم و او مرا از این کار نهی کرد. فرمود: امیرالمؤمنین (ع) بر روی کفش مسح نمی‌کرد و می‌فرمود: حکم کتاب خدا، قرآن، با آنچه مردم انجام می‌دهند مخالف است و طبق دستور قرآن این کار جایز نیست. ابواسحاق گفت: از آن روز که او مرا نهی کرد دیگر به روی کفش مسح نکردم. قیس بن ربیع نیز گوید: من پس از شنیدن حدیث به کفش مسح نکردم. [۲۳]. جابر جعفی با آن مقام و علم و دانشی که داشت هر گاه مطلبی از آن حضرت نقل می‌کرد می‌گفت: حدیثی وصی الأوصیاء، وارث علوم الانبیاء، محمد بن علی بن حسین؛ وصی الأوصیاء، وارث [صفحه ۱۹۱] علوم انبیا، محمد بن علی بن حسین برای من حدیث کرد. [۲۴].

### بروز افکار و عقاید باطل در عصر امام باقر

عقاید باطل زیادی در عصر امام باقر در میان مسلمانان بروز کرده بود و متکلمین طبق آرای خود آیات قرآن را به نفع خویش تفسیر می‌کردند. جمعی به نام جبریون آیاتی را بر مرام خود تفسیر می‌کردند و گروهی به نام مفوضه آیات دیگری را بر عقیده‌ی خود شاهد می‌آوردند. دو فرقه‌ی جبری و مفوضه دو مکتب نیمه رسمی و در جامعه فعال بودند. فرقه‌ی سوم که خطرش از آنها کمتر

نبود بلکه بیشتر هم بود فرقه‌ی علوی‌ها بود. محبت اهل بیت را اساس تشیع قرار می‌دادند و محبت علی و گریه بر مصائب امام حسین و یا اهل بیت را بدون اطاعت از آنان و عبادت خدا موجب سعادت و نجات می‌دانستند. البته در عصر ما هم جمعی به این بیماری گرفتارند و با «دام» محبت و گریه، افراد ساده لوح و عوام را فریب می‌دهند. جبری‌ها با آیه ۳۶ سوره‌ی نحل مردم را گمراه می‌کردند: «فمنهم من هدی الله و منهم من حقت علیه الضلالة»؛ از امت‌ها کسانی بودند که خدایشان هدایت کرد و گروهی از آنان گمراهیشان محقق شد. مفوضه با آیه ۲۸ سوره تکویر «لمن شاء منکم ان یتقیم» این قرآن یادآوری است برای کسی که می‌خواهد راه مستقیم پی گیرد، و با امثال این آیات، عوام را فریب می‌دادند. امام باقر برای نجات دادن مسلمانان و شیعیان از این ورطه‌ی هلاکت و گمراهی آیات قرآنی را بر وجه صحیح آنها تفسیر و تفهیم نمود و آنها را از کج‌فهمی آیات نجات داد و توضیح داد که خداوند مهربان‌تر از آن است که بندگان خود را به گناه مجبور سازد و سپس آنها را به سبب آن گناه عذاب کند و نیز خداوند قدرتمندتر از آن است که کاری را بخواهد و انجام نشود. یعنی کار را به بندگان تفویض کند و نتواند جلوش را بگیرد. [۲۵] سپس از حضرتش پرسیدند: هل بین الجبر و القدر منزله ثالثة؟ قال نعم اوسع من بین السماء و الارض؛ آیا در میان جبر و اختیار مرتبه‌ی سومی هم وجود دارد؟ فرمود: آری وسیع‌تر از فاصله‌ی میان زمین و آسمان. [۲۶]. امام باقر جبر مطلق و تفویض مطلق را نفی می‌کند و بین آنها نظریه‌ی سومی را در نظر می‌گیرد. یعنی در بین آن دو، روش سومی است که انسان نه اختیار مطلق دارد و نه مسلوب‌الاختیار است و حول و قوه از خداست. اراده و اختیار، گرایش مخلوق به یکی از طرفین است که آیت‌الله خوئی در درس خارج اصول تشبیه می‌کردند به آنکه کسی که فلج شده قادر به حرکت نیست و با قوه‌ی برق به حرکت می‌آید و کارها را انجام می‌دهد و هر وقت دکتر نیروی برق را قطع کند نمی‌تواند حرکت کند. پس نقش دکتر در این عمل این است که قوه‌ی حرکت به او می‌دهد و بس و [صفحه ۱۹۲] در انتخاب نوع عملیات شخص فلج، هیچ‌گونه دخالتی ندارد و هر خوب و بدی را اختیار کند با اراده‌ی خود اوست. البته مقداری از این کارهای انجام شده، به فاعل نسبت داده می‌شود و مقداری هم به دکتر. کارهای بندگان هم عین همین مثال است. از امام باقر روایت شده که می‌فرمود: در تورات نوشته شده: یا موسی انی خلقتک واصطفیتک و قویتک و امرتک بطاعتی و نهیتک عن معصیتی فان اطعتنی اعتتک علی طاعتی و ان عصیتنی لم اعنک علی معصیتی ولی المنه علیک فی طاعتک ولی الحجۃ علی معصیتک؛ ای موسی! من تو را خلق کردم و از میان مخلوقم انتخاب نمودم و تو را تقویت کردم و امرت کردم به اطاعت خودم و تو را از ارتکاب به معصیت منع کردم. پس اگر اطاعت نمودی تو را به این عمل کمک می‌کنم و اگر به من عصیان ورزیدی در معصیت تو را کمک نمی‌کنم. بنابراین در اطاعت تو منتی بر تو دارم و برای عصیان بر ضد تو حجتی دارم. [۲۷].

### اما فرقه‌ی سوم، یعنی علوی‌های غالی یا افراطی

اما فرقه‌ی سوم که محبت آل محمد و گریه کردن بر امام حسین و تظاهر به عزاداری را اساس تشیع قرار می‌دادند خطرشان نظیر خطر خوارج بود. امام باقر (ع) کسی نبود که محبت آنها را در آن روز وسیله‌ی ترقی خود و رونق بازارش قرار دهد، بلکه لازم بود آنها را به حقیقت رهبری کند. می‌فرمود: از این خرافات دست بردارید. صرف محبت اهل بیت، دین نیست. دین، اطاعت خداست. لا تذهب بکم المذاهب فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عزوجل؛ هر مذهبی شما را به راهی نکشاند؛ به خدا سوگند شیعه‌ی ما نیست جز کسی که خدای عزوجل را اطاعت کند. [۲۸]. خلاصه، یگانه راه سعادت و نجات، اطاعت خداست و جز آن راه انحرافی است. در روایت جابر، امام مطلب را شفاف‌تر گفته. جابر گوید: امام باقر به من گفت: یا جابر ایکنفی من تتحلل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا- من اتقی الله و اطاعه ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانه و کثره ذکر الله؛ ای جابر! آیا کسی که ادعای تشیع می‌کند او را بس است که تنها از محبت ما دم زند؟ به خدا شیعه‌ی ما نیست جز آن که پرهیزکار باشد و خدا

را اطاعت کند. جابر! این افراد شناخته نمی‌شوند جز با تواضع و خشوع و امانتداری و بسیاری یاد خدا. [۲۹]. امام ادامه داد: با روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و مراعات حقوق همسایگان فقیر و بدهکاران و یتیمان و صدق گفتار و تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از مردم جز در گفتن نیکی آنها، و آنها را امین خویشاوندان خود. [صفحه ۱۹۳] جابر می‌گوید: همین که سخنان امام باقر به اینجا رسید عرض کردم: ای پسر رسول خدا! ما امروز کسی را که دارای این صفات باشد نمی‌شناسیم. امام باقر فرمود: جابر! راه‌های پراکنده تو را به اشتباه نیندازد. آیا کافی است مرد بگوید من علی را دوست دارم و از او پیروی می‌کنم و عمل دینی نداشته باشد؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست دارم که بهتر از علی است سپس از رفتار او پیروی نکند و به سنتش عمل ننماید محبتش به پیامبر هیچ سودی به او نرساند. پس، از خدا پروا کنید و برای آنچه نزد خداست رفتار کنید. خدا با هیچ کس خویشی ندارد و دوست‌ترین بندگان خدای عزوجل با تقواترین و مطیع‌ترین آنهاست. باز فرمود: جابر! والله ما يتقرب الى الله تبارك و تعالی الا بالطاعة و ما معنا براءة من النار و لا على احد من حجة من كان لله مطيعا فهو لنا ولي و من كان لله عاصيا فهو لنا عدو ما تنال بولايتنا الا- بالعمل و الورع؛ به خدا سوگند جز با اطاعت خدای تبارك و تعالی نمی‌توان به او تقرب جست و از ناحیه‌ی ما برات آزادی از آتش ندارد؛ به خدای تبارك و تعالی تقرب نیابد و حجت ندارد. هر که مطیع باشد دوست ماست و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست. به ولایت ما نمی‌رسید مگر با اطاعت خدا و ورع و پرهیزکاری. [۳۰]. از این روایات به دست می‌آید که عقاید انحرافی در زمان امام باقر (ع) در میان شیعیان تا چه حدی شیوع داشته و در چنین شرایطی که تظاهر به محبت را اساس دین قرار داده بودند امام باقر (ع) برای دفاع از این عقاید انحرافی قیام نمود و شیعیان را بیدار و هوشیار ساخت و گرنه نفوذ این عقاید باطل برای شیعیان خطر جدی بود و اگر امام باقر جلو آن را نمی‌گرفت تشیع از محتوا خالی می‌شد و لو بازار امامت گرم می‌شد؛ اما ائمه‌ی هدی مانند رسول الله، از عقاید عوامانه‌ی مردم به نفع خود استفاده نمی‌کردند.

### شاگردان ممتاز امام باقر صف آرایی کردند

امام باقر (ع) شاگردانی تربیت کرد که عده‌ای از آنها برای مبارزه با انحرافات ستارگان درخشان بودند. در اینجا چند تن از شخصیت‌ها و تربیت یافتگان حضرتش را یاد می‌کنیم: ۱- زراره بن اعین: یکی از شاگردان ممتاز و یار حقیقی امام باقر و امام صادق است و یگانه متکلم و محدث زمان خود بوده و در کوفه رهبری شیعیان با او بود [۳۱] و دو هزار و نود و چهار حدیث نقل کرده: از امام باقر ۱۲۳۶ حدیث و از امام باقر و امام صادق هر دو با هم ۸۲ حدیث؛ از امام صادق ۴۴۹ حدیث و با عنوان «احدهما» ۱۵۶ حدیث؛ و روایات مضمومه‌ی او [۳۲] ۸۷ حدیث است و مجموع ۲۰۱۰ حدیث است. [۳۳]. [صفحه ۱۹۴] علامه خویی - قدس روحه - ۱۹ حدیث در مدح زراره نقل کرده و می‌فرماید: این روایات مستفیضه است و جمله‌ی آنها صحیح است. [۳۴] و روایاتی نیز که در ذم و قدح زراره آمده شش روایت است که آیت‌الله خویی - قدس سره - آنها را تضعیف نموده و می‌فرماید: اینها بر وهن و ضعف زراره دلالت ندارد [۳۵]. امام صادق از زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و یزید بن معاویه‌ی عجللی نام برده و می‌فرماید: اگر این چهار نفر نبودند، کسی از تعالیم دین و مکتب پیامبر بهره‌ای نداشت و این چهار نفر از میان شیعیان ما نخستین کسانی بودند که با فقه و علم آل محمد (ص) آشنا شدند و در روز رستاخیز پیش از دیگران به ما می‌پیوندند. [۳۶] در برخی روایات شش نفر آمده (معروف مکی و فضیل بن یسار بر آن چهار نفر اضافه شده). ۲- محمد بن مسلم: در میان اصحاب امام باقر و امام صادق کمتر کسی به پایه‌ی فضیلت و عظمت او می‌رسد. او که اهل کوفه بود طی چهار سال اقامت خود در شهر مدینه از حوزه‌ی درس و فقه امام باقر بهره برد و در مکتب علمی حضرتش به درجه‌ی والایی از علم و فضیلت نائل آمد و در بین مردم به علم شهرت داشت، به طوری که می‌گفتند: ما کان احد من الشیعه أفاقه من محمد بن مسلم؛ در میان شیعه کسی فقیه‌تر و داناتر از محمد بن مسلم نیست. [۳۷]. او می‌گوید در دلم چیزی خطور نکرد مگر اینکه آن را از امام باقر پرسیدم و جواب شنیدم، به طوری

که سی هزار حدیث از امام باقر و شانزده هزار حدیث از امام صادق فرا گرفتیم. [۳۸]. او نسخه‌ی ثانی زراره به حساب می‌آمد. ابن ابی‌یعقوب که یکی از یاران با اخلاص امام صادق است می‌گوید: به امام گفتم که گاهی از من سؤال می‌کنند و امکان دسترسی به خدمت شما پیدا نمی‌کنم و در جواب آنان عاجز می‌مانم. امام فرمود: فما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فانه قد سمع من ابی و کان عنده مرضیا وجیها؛ چرا از محمد بن مسلم ثقفی سؤال نمی‌کنی؟ او احادیث ما را از پدرم شنیده و مورد رضایت و توجه پدرم بوده است. [۳۹].

### محمد بن مسلم مرجع فقهای اهل سنت بود و قصه‌ی شکافتن رحم

وی می‌گوید: شبی در پشت بام خانه خوابیده بودم. ناگهان کسی در زد. پرسیدم کیستی؟ شخصی صدا زد: پایین بیا، کارت دارم. پایین آمدم. دیدم زنی است. به من گفت: دختر تازه عروسم در حال زایمان فوت شده است ولی بچه هنوز در شکم او زنده است و حرکت می‌کند. تکلیف چیست؟ [۴۰]. [صفحه ۱۹۵] گفتم ای کنیز به خدا سوگند از محمد بن علی بن حسین از مثل این مسئله سؤال کردند. فرمود: شکم مادر را بشکافند و بچه را بیورند. شما هم چنین کنید. محمد بن مسلم گوید: سپس از آن بانو پرسیدم: من مردی‌ام که در این شهر مخفی زندگی می‌کنم و کسی از محل من سراغ ندارد. تو چگونه به اینجا آمدی؟ گفت: رحمت خدا بر تو باد! من ابتدا پیش ابوحنیفه رفتم و حل این مشکل را از او خواستم. ابوحنیفه گفت: حکم این مسئله را نمی‌دانم. هم اکنون پیش محمد بن مسلم برو. او حتماً به سؤال تو پاسخ خواهد گفت و هر چه گفت برگرد و به من بگو. محمد بن مسلم گوید: آن زن رفت و فردای آن روز گذرم به مسجد افتاد. دیدم ابوحنیفه در میان جمعی نشسته و مسائل شب گذشته را از آنان می‌پرسد. من سرفه کردم. ابوحنیفه متوجه شد و گفت: اللهم غفرا دع عنا نعیش؛ یعنی موضوع را فاش نکن. بگذار زندگی کنم. [۴۱]. از این قصه استفاده می‌شود که فقهای اهل سنت مانند ابوحنیفه به او مراجعه می‌کردند و مشکلات و مسائل خویش را به کمک او حل می‌کرده‌اند.

### ابن ابی لیلی قاضی بن محمد بن مسلم پناه می‌برد

ابن ابی لیلی قاضی [۴۲] گوید: روزی دو نفر برای طرح دعوی و رفع اختلاف پیش من آمدند. یکی از آنها گفت: این شخص به من کنیزی فروخته که شرمگاهش فاقد پوست است. من گمان می‌کنم آن محل از اول مو نداشته است. آیا این عیب به حساب می‌آید؟ قاضی که تا آن موقع با چنین مسئله‌ای رو به رو نشده بود و حکم آن را نمی‌دانست گفت: مهم نیست. مردم موهای بدن خود را برای نظافت زایل می‌کنند. بنابراین علتی برای ناراحتی شما از این جهت وجود ندارد. مدعی قانع نشد و گفت: آقای قاضی! به من بگو بینم این موضوع عیب به حساب می‌آید یا نه؟ اگر عیب است به نفع من قضاوت کن. قاضی در این موقع خود را به تمارض زد و گفت: دچار دل درد شدم. کمی صبر کن تا حال خوب شود. بلافاصله از جا برخاست و از در دیگر بیرون رفت و خود را به محمد بن مسلم رسانید و گفت: رأی امام محمد باقر درباره‌ی چنین مسئله‌ای چیست؟ محمد بن مسلم گفت: عین این موضوع را نمی‌دانم ولی از امام شنیدم که از پدرش و اجدادش [صفحه ۱۹۶] و از رسول خدا نقل می‌کرد که: کل ما کان فی اصل الخلقه فزاد او نقص فهو عیب. هر چیز از حالت طبیعی خود کم یا زیاد شود عیب محسوب می‌شود. ابن ابی لیلی گفت: همین کافی است. سپس بی‌درنگ به محکمه بازگشت و معیوب بودن کنیز را به دو طرف اعلام کرد. [۴۳] به گفته‌ی آیت الله علامه خوئی در معجم الرجال، پدر این شخص، عبدالرحمان بن ابی لیلی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بود و در رکاب او هم شهید شد و پسرش محمد که قاضی کوفه بود ثقة نیست و او غیر از محمد بن عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن ابی لیلی است که قاضی نبود، که البته او ثقة است. [۴۴]. ۳ - جابربن یزید جعفی: وی اهل کوفه بود و برای استفاده از محضر و مکتب امام باقر (ع) به مدینه هجرت کرد و به مراتب



علمی و اخلاقی والایی رسید و در صف یاران برجسته‌ی آن حضرت قرار گرفت. جابر می‌گوید: در جوانی به محضر امام باقر (ع) شرفیاب شدم. امام از قبیله و شهر من پرسید و سپس فرمود: برای چه به مدینه آمده‌ای؟ گفتم: برای کسب علم. گفت: از چه کسی؟ گفتم: از شما. فرمود: بعد از این هر گاه سؤال کردند اهل کجایی، بگو اهل مدینه‌ام. گفتم دروغ جایز است؟ فرمود: هر که در هر شهری اقامت دارد اهل آنجاست تا هنگامی که بیرون رود. سپس امام کتابی به من داد و فرمود: قبل از سقوط رژیم بنی‌امیه باید آن را کتمان کنم و حدیثی از آن برای دیگران نقل نکنم ولی پس از سقوط رژیم نقل کنم و اگر نکنم از رحمت خدا دور باشم. سپس کتاب دیگری به من داد و فرمود: این کتاب برای استفاده‌ی خودت است و چیزی از آن برای دیگران نقل نکن و اگر نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد! [۴۵]. جابر در مدینه سکونت کرد و احادیث بسیاری فرا گرفت. یکی از دوستانش می‌گوید: روزی که ولید بن یزید از دنیا رفت وارد مسجد شدم. اجتماع عظیمی دیدم. در میان انبوه جمعیت، جابر برای مردم حدیث نقل می‌کرد. در پایان احادیث می‌گفت: این احادیث را از وارث علوم انبیا و جانشین پیامبر اسلام، محمد بن علی، باقرالعلوم شنیده‌ام. جابر به واسطه‌ی دفاع صریح از عقاید تشیع همواره در معرض مخالفت شدید مخالفان قرار می‌گرفت به سبب نامساعد بودن محیط، بسیاری از احادیث را افشا نمی‌کرد. می‌گفت پنجاه هزار حدیث در سینه دارم که هنوز یکی از آنها را نقل نکرده‌ام. می‌گوید: این احادیث بر من سنگینی می‌کرد؛ مسئله را به امام عرض کردم و گفتم: می‌ترسم عقلم را از دست بدهم. فرمود: هر وقت حال تحمل را از دست دادی [۴۶] به بیابان برو و گودالی حفر کن. سرت را داخل گودال کن و بگو: [صفحه ۱۹۷] محمد بن علی بر من چنین حدیث کرده... [۴۷]. زیاد بن ابوحلال می‌گوید: درباره‌ی احادیث جابر در میان محدثین اختلاف افتاد. گفتم: من این موضوع را از امام صادق سؤال می‌کنم. به این منظور شرفیاب شدم. قبل از اینکه سخن گفتن آغاز کنم امام فرمود: خدا جابر را رحمت کند! او در نقل احادیث دروغگو و کذاب بود. [۴۸]. ۴ - کمیت بن زیاد اسدی: او صرف نظر از آن که محدث بود شاعری بسیار چیره‌دست و از یاران عالیقدر امام باقر بود و با اشعار و قصاید خود آوازه‌ی امام باقر را به اطراف و اکناف کشانید. تاریخ نویسان بر آنند که کمیت ده خصلت نیکو داشت که دیگران همه‌ی آنها را نداشتند: ۱ - خط بنی‌اسد را داشته. ۲ - حافظ قرآن بوده. ۳ - فقیه شیعه بوده. ۴ - خط خوب می‌نوشت. ۴ - در نسب‌شناسی تسلط داشت. ۶ - در علم اعتقادات و استدلال‌ها متکلم و آشنا بود. در شیعه او اولین کسی بود که باب جدل را گشود. ۷ - تیراندازی ماهر بود. ۸ - سوارکاری چابک بود. ۹ - شجاعتی بی‌نظیر داشت. ۱۰ - سخاوتمند و متدین بود. [۴۹].

### بدره‌های طلا و ماجرای جابر و کمیت

همچنان که گفتیم، شاعر خوش قریحه‌ای بود و در مدح ائمه‌ی قضااید پرمحتوایی داشت ولی پول قبول نمی‌کرد. جابر جعفی، دوست صمیمی امام باقر می‌گوید: روزی حضور امام باقر شرفیاب شدم. از نیازمندی خودم به حضرت شکایت نمودم. امام فرمود: جابر! درهمی نزد ما وجود ندارد. چیزی نگذشت که کمیت اسدی وارد شد و عرض کرد فدایت شوم! اگر مایلی قصیده‌ای در حضور و در منقبت شما بخوانم. امام اجازه داد و کمیت قصیده‌ی خود را خواند. وقتی به آخر رسید امام به غلام خود فرمود: از این خانه یک بدره بیاور و به کمیت بده. غلام بدره را آورد و به کمیت داد. سپس عرض کرد: اگر حوصله دارید قصیده‌ی دیگر هم بخوانم. امام اجازه داد و او قصیده‌اش را خواند. باز امام دستور داد یک بدره‌ی دیگر به او دادند و عرض کرد: اگر اجازه دهید قصیده‌ی سوم را هم بخوانم. امام اجازه داد و او خواند. امام به غلام گفت و او بدره‌ی سوم را نیز آورد و پیش کمیت گذاشت. کمیت عرض کرد: به خدا سوگند من برای طلب مال به مدح شما زبان نگشودم و جز صله‌ی رسول الله و آنچه خداوند از مودت اهل قریبی واجب کرده مقصود دیگری ندارم و من چیزی از شما قبول نمی‌کنم. [۵۰] امام او را دعای خیر کرد و سپس به [صفحه ۱۹۸] غلام فرمود بدره‌ها را به جای خود برگردان. جابر گوید: از مشاهده‌ی این حال در خاطر من چیزهایی خطور کرد و پیوسته با خود می‌گفتم که امام به من

گفت درهمی ندارم و از طرفی سه بدره طلا- (سی هزار درهم) به کمیت می‌دهد. خود را حفظ کردم تا کمیت از مجلس بیرون رفت و عقده‌ی درونم را باز کردم و گفتم: فدایت شوم! به من فرمودید درهمی ندارم و به کمیت سی هزار درهم می‌دهید؟! امام فرمود: جابر! برخیز و به آن خانه‌ای که درهم‌ها از آنجا آمد و به آنجا برگشت برو و بررسی کن. گوید: داخل خانه شدم و هر چه دقت کردم چیزی نیافتم و بیرون آمدم. امام فرمود: جابر! ما سترنا عنکم اکثر مما اظهرنا علیکم؛ آنچه از شما مخفی و مستور نگاه داشته‌ایم بیشتر است از آنچه بر شما ظاهر نمودیم. آنگاه امام به پا خاست و دست مرا گرفت و به همان خانه آورد و پای مبارک را بر زمین زد. ناگاه چیزی مانند گردن شتر از طلای سرخ از زمین بیرون آمد. فرمود: جابر! این معجزه را بنگر و به دوستان مطمئن و برادران دینی که به آنان اطمینان داری بگو که همانا خداوند به ما قدرت داده است که هر چه خواهیم می‌توانیم به آن دست یابیم و جمله زمین را با افسارها و لجام‌های خود به سوی خود می‌کشانیم. [۵۱].

### کمیت می‌خواست از لباس امام تبرک جوید

کمیت از پذیرش عطیه‌های پوشاکی یا خلعت‌های اعطایی امام باقر خودداری نمی‌کرد بلکه از لباسهای ائمه مانند پیراهن که با بدن امام تماس داشت مطالبه می‌کرد. صاعد، مولای کمیت گوید: به همراه کمیت به محضر امام سجاد وارد شدیم. کمیت به امام گفت: شعری در مورد شما گفته‌ام و می‌خواهم پیش پیامبر وسیله‌ی تقریبی باشد. آنگاه قصیده‌ی میمیه‌اش را خواند که این بیت شروع می‌شود: من لقب متیم مستهام غیر ما صبوۀ و لا احلام من حرف استفهام است. متیم اسم مفعول از باب تفعیل است از ماده تیم؛ به گفته‌ی صاحب مجمع البحرین به معنی حب شدیدی که در حد عشق باشد که به مرحله بندگی و ذلت بکشاند؛ [صفحه ۱۹۹] «تیمه الحب» استعبده و ذلله فهو متیم. یعنی محبت را به حد بردگی کشانیده و او را ذلیل کرده. پس او عشق‌زده است. مستهام، اسم مفعول از باب استفعال، به گفته‌ی صاحب مقایس اللغه از ماده سهم به معنی نصیب و قرعه است و در آیه ۱۴۱ صافات، «فساهم فکان من المدخضین» (یونس در قرعه شرکت کرد از مغلوبان شد) از این ماده است و از ماده سهم به معنی تغییر حالت است در ذی روح. شتری که در سفر لاغر شده سواهم گفته می‌شود و انسانی که در جسم و صورت او تغییرات به وجود آید آن را مستهام گویند. البته بیشتر در مواردی که تغییرات از ناحیه‌ی عشق به وجود آید به کار می‌رود. صبوۀ بر وزن شهوۀ، به گفته‌ی صاحب مجمع البحرین از ماده‌ی «صبا» - مقصوراً بدون مد - به معنی صغر سن و به معنی تمایل به چیزی است و در شعر ممکن است یکی از دو معنی یا هر دو منظور باشد. احلام گاهی جمع حلم بر وزن علم به معنی بردباری است که در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی طور به این معنی آمده است: «ام تأمرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون» و گاهی جمع حلم به معنی بلوغ جوانی است. البته در شعر کمیت معنی دوم رجحان دارد. بنابراین معنی شعر چنین می‌شود: کیست حامی و دادرس و پذیرنده‌ی قلبی که در نهایت عشق‌زدگی به حالت ذلیلی و بردگی درآمده و جسم و صورت او فرسوده شده و منشأ عشق او تمایلات نفسانی و جوانی نیست بلکه منشأ عشق او ارادت معنوی و محبت قلبی به این خاندان است. بابا طاهر گوید: دلی نازک بسان شیشه دیرم اگر آهی کشم اندیشه دیرم سرشکم گر بود خونین عجب نیست مو آن نخلم که در خون ریشه دیرم کمیت قصیده‌ی خود را تا آخر خواند. وقتی قصیده به پایان رسید امام فرمود: ما پاداش تو را نتوانیم داد. امید است خداوند به تو پاداش دهد. مسعودی در مروج الذهب (ج ۳، ص ۱۹۵) گوید: کمیت به مدینه آمد. ابوجعفر علیه‌السلام - به او اجازه داد و در حالی که شب بود وارد محضر او شد. قصیده‌ی میمیه را خواند تا رسید به این بیت: و قتل بالطف غودر فینهم بین غوغاء امه و طعام امام گریه کرد و فرمود: اگر مالی داشتم به تو عطا می‌کردم و لکن بر تو باد آنچه رسول الله درباره حسان فرمود: لا- زلت مؤید بروح القدس ما ذببت عنا اهل البیت؛ مادامی که از ما اهل بیت دفاع و حمایت می‌کنی به روح القدس مؤید باشی (الغدیر، ج ۲، ص ۱۸۷). در اغانی (ج ۱۵، ص ۱۲۴) عوض ما ذببت، «تقول فینا» نقل شده و مضمون تقریباً نزدیک است. کمیت گفت: من قصیده را درباره‌ی شما اهل بیت برای خدا گفته‌ام و هرگز پول قبول نمی‌کنم و نکرد. به نقل ابن

شهر آشوب - علیه الرحمه - وقتی کمیت به این بیت رسید: [صفحه ۲۰۰] اخلص الله لی هوی فما اغرق نزعا و لا تطیش سهامی امام فرمود: «اغرق نزعا و ما تطیش سهامی». اینجا بود که کمیت گفت: مولای من! تو از من شاعرتری. معنی این جمله که «تو از من شاعرتری» وقتی روشن می‌شود که معنی شعر و خصوصیات کلمات مشخص شود. معنی شعر این است: خداوند هوی و علاقه‌ی مرا به شما خاندان خالص قرار داده و در کشیدن کمان مبالغه نمی‌کنم و لذا تیرم خطا نمی‌رود، بلکه همیشه به هدف می‌خورد. معروف است که تیرانداز نباید در کشیدن کمان شدت عمل نشان دهد و اگر بیش از حد بکشد در این صورت تیر به هدف نمی‌خورد و به خطا می‌رود و در مثل‌های ما هم آمده، بسیار تیر نکش که پاره شود یا ضعف پیدا کند. امام فرمود: بگو اگر در محبت شما اغراق هم بکنیم و کمان را تا آخر هم بکشیم باز تیر من به خطا نمی‌رود و در محبت خود منحرف نمی‌شوم. امام در این بیان، به قاعده، به مبالغه در شعر اشاره فرموده است. هر قدر مبالغه شود سخن شیرین‌تر و رساتر می‌شود. یا به واقعیت و ریشه‌دار بودن محبت کمیت اشاره کرده که محبت شما در حدی است که هیچ وقت دچار انحراف نمی‌شود. کمیت گفت: می‌خواهم یکی از لباس‌هایی را که بدن‌تان آن را لمس کرده به من عطا فرمایید. امام پاره‌ای از لباس‌هایش را به او داد و در حق او دعا کرد. [۵۲]. علامه مجلسی از کفایه‌ الاثر نقل می‌کند که ورد، فرزند کمیت از پدرش نقل می‌کند: بر امام وارد شدم و عرض کردم. درباره‌ی شما ابیاتی سروده‌ام. اجازه دهید بخوانم. امام فرمود: ایام بیض است (و آن ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ رجب را گویند): یعنی شعر خواندن در این روزها خوب نیست. گفتم این اشعار را فقط در مدح شما گفته‌ام و چیز دیگری نیست. [۵۳] سپس قصیده‌ام را که در عزای اهل بیت پیامبر بود خواندم و امام به شدت گریست. آن گاه مطالبی در ثواب گریه و خواندن مرثیه در سوگواری خاندان پیامبر فرمود و سپس امام دست مرا گرفت و گفت: اللهم اغفر للکمیت ما تقدم من ذنبه و ما تأخر؛ پروردگارا! گناهان گذشته و آینده‌ی کمیت را ببخش. [۵۴]. نظیر این روایت را مرحوم شیخ عباس قمی از محمد بن سهل، رفیق کمیت مشروح‌تر نقل کرده. گوید: با هم به محضر امام صادق (ع) وارد شدیم. ایام تشریق بود [۵۵] کمیت گفت: فدایت شوم اجازه می‌فرمایید برای شما شعر بخوانم؟ امام فرمود: روزهای محترمی است؛ یعنی مناسب نیست در آن شعر خوانده شود. کمیت گفت: اشعار در حق شماست و منقبت و فضایل است. امام فرمود: پس اگر این طور است اشعار خود را بخوان. امام پیغام داد و بعضی از اهل علم و ادب هم [صفحه ۲۰۱] آمدند که گوش دهند. کمیت قصیده‌ی خود را شروع کرد و حاضران بسیار گریه کردند تا رسید به این بیت: یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخرا اسدی له الغی اوله تیراندازان با کمان دیگران او را می‌زدند و دیگران از پرچم او بهره می‌بردند. امام صادق (ع) دست‌ها را بلند کرد و گفت: الله اغفر للکمیت ما قدم و اخر و اسر و ما اعلن واعطه حتی یرضی؛ خدایا! ببخش برای کمیت گناهانی را که گذشته است و آنچه خواهد آمد و آنچه مخفی است و آنچه آشکار است، و به او عطا کن تا راضی شود. (تحفه‌الاحباب، ص ۲۹۴) محدث قمی از عباقت میر حامد حسین نقل می‌کند که ابراهیم بن سعد اسدی گوید: پدرم سعد گفت: در خواب رسول الله را دیدم. فرمود؟ کیستی؟ گفتم: از عربم. فرمود: از کدام قبیله؟ گفتم: از بنی‌اسد. فرمود: اسد بن خزیمه؟ گفتم: آری از آنان هستم. فرمود: کمیت بن زید را می‌شناسی؟ گفتم: یا رسول الله او پسر عموی من است. فرمود: از اشعار او چیزی حفظ داری؟ گفتم بلی دارم. فرمود برای من بخوان. من شروع کردم: طربت و ما شوقا الی البیض اطرب. ماده‌ی طرب در خوشحالی و پریشانی به کار می‌رود. خوشحالی من از شوق نیست تا رسیدم به این بیت: فمالی الا آل احمد شیعه و مالی الا مشعب الحق مشعب برای من شیعه جز پیروی آل احمد نیست و مذهب و ملیت جز مذهب حق نیست. پیامبر (ص) فرمود: چون صبح کردی به کمیت سلام برسان و به او بشارت بده که خدا تو را آمرزید به سبب این قصیده. (تحفه‌الاحباب، ص ۲۹۴) علی بن ابی حمزه و ابوبصیر می‌گویند: ما با امام باقر (ع) قرار قبلی داشتیم. سر وقت به حضورش رسیدیم و ابولیلی هم بود. امام خطاب به کنیزی به نام سکینه فرمود: فلان کلید را برای من بیاور. وقتی کلید را آورد فرمود: فلان سبد را برای من بیاور. وقتی آورد مهر آن را برداشت. از آن صحیفه‌ای بیرون آورد که رنگ زردی داشت. امام (ع) به تدریج از بالا- آن را تا می‌کرد و پایین را باز می‌نمود تا به یک سوم یا یک چهارم آن که رسید به من

نگاه کرد. از نگاه امام بر بدنم رعشه افتاد، تا حدی که ترسیدم جانم درآید. امام این حالت مرا که دید دستش را به سینه‌ام گذاشت و فرمود: حالت خوب شد؟ گفتم: آری حالم خوب شد، فدایت شوم! فرمود برای تو نگرانی نیست. سپس فرمود، به این صحیفه نزدیک شو و دقت کن، و پرسید: چه می‌بینی؟ گفتم: اسم خود و اسم پدر و اسم فرزندانم را که آنها را نمی‌شناسم. فرمود: ای علی! اگر نبود موقعیت خاص تو پیش ما که برای دیگران نیست: این اطلاعات را به تو نمی‌گفتم و نشان نمی‌دادم. این فرزندان به زودی به خاندان تو اضافه خواهند شد، به آن تعدادی که در این صفحه هست. علی بن حمزه گوید: به خدا سوگند بعد از این، بیست سال عمر کردم و همه‌ی آنها که با چشمم [صفحه ۲۰۲] در صحیفه دیده بودم متولد شد. (بحار، ج ۴۶، ص ۲۶۷ و مناقب، ج ۳، ص ۳۲۵)

### طاووس یمانی مسائل مشکل را از امام باقر می‌پرسد

ابوبصیر می‌گوید: امام محمد باقر در مسجد الحرام نشسته بود و جمعی از دوستان او دورش را گرفته بودند. طاووس یمانی [۵۶] با جمعی از یاران خود به سوی حضرت روی آورد و نشست و اجازه‌ی پرسش خواست. امام اجازه داد و طاووس پرسید: به من بگویید که یک سوم اهل جهان چه وقت کشته شدند؟ امام فرمود: اشتباه کردی ای شیخ! حتما نظر تو هلاکت یک چهارم بشر دنیا بوده و این روزی بود که قاییل: هابیل را کشت و در آن روز انسان‌های دنیا چهار نفر بودند: آدم و حوا و قایل و هابیل، که با کشتن هابیل یک چهارم اهل دنیا از بین رفت. گفت: راست گفتی و من اشتباه کردم. سپس پرسید: کدام یک پدر مردم بود، قاتل یا مقتول؟ امام فرمود: هیچ کدام بلکه پدر مردم شیث بن آدم است. پرسید: چرا آدم را آدم نامیدند؟ فرمود: برای اینکه طینت او را از پوست زمین برداشتند. پرسید: چرا حوا، حوا نامیده شد؟ فرمود: برای آنکه او از دنده‌ی موجود زنده خلق شده، یعنی ضلع آدم. پرسید: چرا ابلیس، ابلیس نامیده شد؟ فرمود: زیرا او رانده شده از رحمت خداوند است که دیگر امید رحمت ندارد. پرسید: چرا جن را جن نامیدند؟ فرمود: برای آنکه از دید بشر مخفی و پنهانند. پرسید: بگو به من کیست اولین دروغگو که به صاحبش دروغ گفت؟ فرمود: ابلیس بود که گفت من بهتر از آدم هستم، زیرا من از آتشم و او از خاک است. پرسید: کدام قوم بود که شهادت به حق دادند اما دروغگو بودند؟ فرمود: منافقین بودند، وقتی به رسول خدا گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو رسول خدایی. این شهادت درست بود و محمد رسول الله بود اما آنها دروغ می‌گفتند؛ یعنی در دلشان به رسالت او عقیده نداشتند. پروردگار عالم آیه نازل کرد: «والله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون»؛ [۵۷] خداوند می‌داند تو رسول خدایی و خداوند می‌داند منافقان در این شهادت دروغ می‌گویند. پرسید: کدام پرنده بود که یک مرتبه پرید و قبل از آن پرواز نکرده بود. فرمود: طور سینا بود؛ [صفحه ۲۰۳] خداوند آن را بر فراز سر بنی‌اسرائیل به پرواز درآورد تا آنکه با پرهایش به آنان سایه انداخت که در آن انواع عذاب بود تا آنکه تورات را قبول کردند و این همان قول خداست: «و اذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلل و ظنوا انه واقع بهم». [۵۸] پرسید: که بود پیام آورد که نه از جن و نه از انس و نه از فرشته، و نام او در قرآن آمده؟ امام فرمود: آن همان کلاغ است که خداوند برای تعلیم دفن هابیل فرستاد: «فبعث الله غرابا يبيح في الارض ليريه كيف يواري سواة اخيه». [۵۹]. پرسید: به من خبر ده از کسی که قومش را می‌ترسانید و نه از جن بود و نه از انس و نه فرشته بود و قرآن از او نام برده؟ فرمود: او همان مورچه بود: «يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون». [۶۰]. پرسید: به من بگو چه مخلوقی بود که به او دروغ بستند؟ نه از جن و نه از انس و نه از فرشتگان بود و خداوند نام او را در قرآن ذکر کرده؟ فرمود: آن گرگی بود که برادران یوسف به او دروغ بستند. پرسید: چه چیزی است که کم او حلال و زیاد او حرام است و قرآن از آن نامی برده؟ فرمود: آن همان نهی است که طالوت غره‌ای (مشتی) از آب آن را حلال کرد: «الا- من اغترف غرفة بيده» [۶۱]. پرسید: کدام نماز است که بی‌وضو خوانده می‌شود و کدام روزه است که خوردن و آشامیدن در آن ممنوع نیست؟ فرمود: نماز بر رسول الله. اما روزه همان روزه‌ی

سکوت است که مریم نذر کرده بود: «انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا». [۶۲]. پرسید: خبرم ده از چیزی که زیاد می‌شود و نقصان‌پذیر است؟ و از چیزی که زیاد می‌شود و نقصان‌پذیر نیست؟ و از چیزی که نقصان‌پذیر است و زیاد نمی‌شود؟ فرمود: آنچه زیادی آن نقصان‌پذیر است ماه است. چیزی که زیاد می‌شود و ناقص نمی‌شود دریاست. چیزی که ناقص می‌شود و زیاد نمی‌شود عمر است. [۶۳] امام نه تنها به مسائل مشکل جواب می‌داد بلکه از مغیبات هم خبر می‌داد. به زید برادر خود فرمود: کسی از اهل بیت ما قبل از قیام مهدی قیام می‌کند. مثل او مثل جوجه‌ای است که قبل از پر آوردن و کامل شدن، از تخم خود خارج شود که در این هنگام به زمین می‌افتد و وسیله‌ی بازی بچه‌ها می‌شود. از خدا بترس در حفظ جان خود که در کناسه‌ی کوفه مصلوب نباشی. [۶۴]. عاصم حنط از محمد بن مسلم نقل می‌کند: از امام باقر شنیدم به مردی از اهل آفریقا [صفحه ۲۰۴] می‌فرمود: حال «راشد» چه طور است؟ گفت: وقتی من آمدم حالش خوب بود و سالم بود ای پسر پیامبر و به تو سلام می‌رسانید. امام فرمود: رحمت خدا بر او باد! مرد عرض کرد: فدایت شوم! مگر او مرده است؟ امام فرمود: آری مرده است. پرسید کی مرده است؟ امام فرمود: دو روز بعد از حرکت تو. [۶۵].

### امام باقر کشاورزی می‌کند

محمد بن منکدر گوید: گمان نمی‌کردم علی بن حسین (ع) پسری مانند خود داشته باشد که جانشین او شود تا اینکه محمد بن علی را دیدم. خواستم او را موعظه کنم اما او مرا موعظه کرد و مرا به اشتباهم آگاه ساخت. دوستان او گفتند: قصه‌ی خود را توضیح بده. گفت: روزی وقتی که هوا گرم بود به یکی از نواحی مدینه رفته بودم. محمد بن علی را دیدم بر دوش دو غلام تکیه داده و می‌آید. به خود گفتم این مرد با این عظمت که از بزرگان قریش است چه مناسبتی دارد که در طلب دنیا باشد. ای نفس من! گواه باش که او را نصیحت خواهم کرد. سلام کردم و سلام را جواب داد. گفتم؛ خدا امور تو را اصلاح کند! شیخی از شیوخ قریش در گرمی هوا با حالت عرق ریزان؟! چه وقت دنیاطلبی است؟ اگر اکنون مرگ تو را دریابد جواب خدا را چه می‌دهی؟ امام با شنیدن این سخن غلام‌ها را رها کرد و به دیوار تکیه نمود و فرمود: به خدا قسم اگر در این حال اجلم فرا رسد در حال طاعت خدا مرده‌ام، زیرا خودم را از حاجت به تو و مردمان باز داشته‌ام و من زمانی از آمدن مرگ در وحشتم که مرگ مرا فرا گیرد و من در معصیتی از معاصی خدا باشم! گفتم: خدایت رحمت کند! خواستم تو را موعظه کنم اما تو مرا از غفلتم آگاه ساختی و مرا بیدار نمودی. [۶۶]

### خواب امام باقر و تعبیر به مرگ خود

زراره می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: در خواب دیدم بر سر کوه بلندی ایستاده‌ام و مردم از هر طرف از آن کوه بالا می‌آیند و در اطراف من جمع می‌شوند. وقتی مردم بسیار شدند ناگاه کوه بلند شد و مردم از هر طرف فرو ریختند تا آن که اندکی باقی ماند و پنج مرتبه چنین شد. [صفحه ۲۰۵] گویا حضرت خواب را به مرگ خود تعبیر فرموده بودند؛ زیرا بعد از پنج شب از گذشت این خواب به دعوت حق لبیک گفت. امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم را بیماری عجیبی فرا گرفت و اکثر مردم را نگران ساخت و خانواده‌ی حضرت نگران شدند. امام فرمود: من از این بیماری صحت خواهم یافت و مدتی سالم می‌مانم. سپس به من وصیت کرد و گفت: جعفر! خودت مرا غسل و کفن کن و کفن مرا از سه جامه بدوز: یکی عبای حیره بود که با آن نماز جمعه می‌خواند. یکی پیراهن خود که می‌پوشید و سومی عمامه‌ای بود که بر سرش می‌پچید. زمین را به جای لحد برایم پهن کن زیرا من چاقم و در زمین مدینه برای من لحد نمی‌توان ساخت و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلندتر قرار بده. امام صادق (ع) می‌فرماید: در شب وفات پدرم به بالینش رفتم. اشاره فرمود: دور شو. با کسی رازی می‌گفت و من او را نمی‌دیدم. بعد از ساعتی به خدمتش رفتم.

فرمود: من امشب به عالم بقا می‌شتابم. امام هشتصد درهم از مال خود برای عزاداری وصیت فرمود و حضرت صادق می‌فرماید: به من گفت که از مال من وقفی کن برای ندبه کنندگان، تا ده سال در منا در موسم حج برای من ندبه کنند و رسم ماتم مرا تجدید نمایند و به مظلومیت من توجه کنند. روز وفات حضرت دوشنبه هفتم ذی‌الحجه‌ی ۱۱۴ هجری قمری در پنجاه و هفت سالگی در مدینه و در ایام خلافت هشام بن عبدالملک بود. گفته شده که آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک با زهر شهید کرد و احتمال داده شده که به امر هشام بوده. امام صادق دستور داد در حجره‌ای که حضرت در آن وفات یافته بود هر شب چراغی روشن می‌کردند. [۶۷]. این وصیت حضرت مبنی بر ندبه در منا بود و یادآوری مظلومیت آن حضرت جنبه‌ی شرعی و سیاسی داشت و روشن گر مظلومیت در دوران زندگی حضرت بود و در عین حال جنبه‌ی شعاری داشته است و مؤید جریان عزاداری امام حسین (ع) بوده و هست.

## پاورقی

[۱] اصول کافی مترجم، ج ۲، ص ۷۷ و ج ۱، حدیث ۲ مؤید این مطلب است.

[۲] همان، حدیث ۴.

[۳] زیرا کسی نگفته و در هیچ روایتی و تاریخی نیامده که امام برای کسب دانش به مکتب رفته باشد.

[۴] همان، ص ۳۷۳؛ در این روایت خللی به نظر می‌رسد زیرا به تصریح تاریخ، جابر در سال ۷۸ هجری فوت کرده (معجم الرجال، ج ۴، ص ۱۱) و امام سجاد در سال ۹۵ رحلت فرموده: یعنی امام سجاد هفده سال بعد از جابر زنده بوده و در این روایت صراحت دارد که چیزی نگذشت که علی بن حسین درگذشت (فلم یلبث ان مضی علی بن حسین). آنگاه امام باقر به احترام همنشینی جابر با پیامبر به خدمت او می‌رسید در حالی که بعد از رحلت امام سجاد (ع) جابر زنده نبود و هفده سال قبل فوت کرده بود.

[۵] ارشاد، ص ۴۴۶.

[۶] بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱۱ و کافی، ج ۶، ص ۲۵۶.

[۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

[۸] هود / ۸۱.

[۹] اصول کافی مترجم، ج ۲، ص ۳۷۵.

[۱۰] میزان الحکمه: ج ۲، ص ۱۱۸.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

[۱۲] همان، ۲۴۳.

[۱۳] همان.

[۱۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۳۸.

[۱۵] همان، ص ۲۳۹.

[۱۶] همان، ص ۲۶۳.

[۱۷] همان، ص ۳۳۳ و امالی شیخ طوسی، ص ۲۶۱.

[۱۸] رمله شهری است در فلسطین، ۲۷ کیلومتری بیت‌المقدس.

[۱۹] الخرائج و الجرائح، ص ۲۳۰ و بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۵.

[۲۰] به رجال کشی و رجال طوسی مراجعه شود.

- [۲۱] محمد بن عمیر بن عبدالعزیز از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی است و کتاب او در علم رجال معروف و مورد اعتماد همه است. با کلینی و صدوق اول (علی بن بابویه) معاصر بوده و سال وفاتش معلوم نیست. از رجال قرن چهارم و اواخر قرن سوم است. (بحار، ج ۳، ص ۳۶۸).
- [۲۲] ارشاد، ص ۲۴۷.
- [۲۳] همان.
- [۲۴] همان.
- [۲۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ان الله ارحم بخلقه من ان یجیر خلقه علی الذنوب ثم یعذبهم علیها و اله اعز من ان یرید امرای فلا یکون... (همان، ص ۲۶).
- [۲۶] همان.
- [۲۷] بحار، ج ۵، ص ۹.
- [۲۸] اصول کافی مترجم، ج ۳، ص ۱۱۸.
- [۲۹] همان.
- [۳۰] همان.
- [۳۱] رجال کشی، ص ۱۳۳.
- [۳۲] مضمرة به حدیثی گفته می‌شود که در آن، به امام (ع) با ضمیر اشاره می‌شود، مانند سئلته یا سمعته و یا عنه، یعنی از او سؤال کردم، از او شنیدم و از او است.
- [۳۳] معجم الرجال، ج ۷، ص ۲۴۷.
- [۳۴] همان، ص ۲۳۰.
- [۳۵] همان، ص ۲۳۲.
- [۳۶] رجال نجاشی، ص ۲۱۹.
- [۳۷] اختصاص، ص ۱۹۹.
- [۳۸] همان، ص ۱۹۷ و رجال کشی، ص ۱۴۹.
- [۳۹] اختصاص، ص ۱۹۷.
- [۴۰] همان.
- [۴۱] همان ص ۲۰۰ - ۱۹۹.
- [۴۲] محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی کوفی متولد ۷۴ هجری و متوفای ۱۴۸ هجری مدفون در کوفه. فقه را از شعیبی یاد گرفته و از استادان سفیان ثوری است و از مشاهیر قضات عامه است. ۳۳ سال از طرف خلفای بنی امیه و بنی عباس قضاوت کرده و همیشه با ابوحنیفه تضاد و تفاخر داشتند. روزی از او درباره‌ی مناقب معاویه پرسیدند. گفت: پدرش با رسول الله محاربه داشت و مادرش جگر حمزه را خورده و خودش با حضرت علی جنگیده، پسرش، حسین را که جگر گوشه‌ی پیامبر بود کشته. بیش از این چه منقبتی خواهد بود! (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۳۷) اما به شیعه بسیار بدبین بود و شهادت عمار را قبول نکرد و گفت که تو رافضی هستی - که قصه‌ای طولانی دارد. (بحار، ج ۶، ص ۱۵۶).
- [۴۳] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱۰.
- [۴۴] معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

[۴۵] رجال کشی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و منتهی الآمال، بخش امام باقر.

[۴۶] آری هر انسانی ظرفیتی دارد. ائمه هم هر چیزی را به همه کس نمی‌گفتند. علی (ع) در خطبه‌ی پنجم نهج‌البلاغه می‌فرماید: بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیده! من در علمی پیچیده شده‌ام که اگر اظهار کنم، مانند طنابهایی که در چاه آویزان شده و به خود پیچیده، مضطرب خواهید گشت. (نهج‌البلاغه، کشف‌المطالب شرقی، ص ۲۵۳).

[۴۷] رجال کشی، ص ۱۹۴؛ علامه مجلسی هفتاد هزار نقل کرده. (بحار، ج ۴۶، ص ۳۴۰).

[۴۸] اختصاص، ص ۲۰۰.

[۴۹] سیری در تاریخ تشیع، ص ۳۵۰.

[۵۰] چه عالی سروده لامع: هر که در خم سر آن زلف گره‌گیر تو بست از همه رنج و غم و محنت ایام برست هر که عشق مه روی تو جا کرد به دل مهر غیر از تو از آن دل رود از هر چه که هست من نه اکنون به رخ خوب تو عاشق گشتم که مرا عشق تو قسمت شده از روز الست ده شفای دل مجروح به تریاق لب‌ت زان که این خسته ز مار سر زلف تو بخست همه از پای درآیند حریفان در بزم ساقی از باده دهد بار دگر از این دست دوش از جلوه‌ی ساقی و صفای می ناب توبه‌ی لامع و یاران همه یکباره شکست.

[۵۱] بحار، ج ۴۶، ص ۲۳۹ و بصائر الدرجات، ج ۸، باب ۲، ص ۱۰۹.

[۵۲] شرح الهاشمیات، ص ۱۹ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۵۳] در فقه شیعه شعر خواندن در روزهای مبارک مانند جمعه و شبهای قدر و روز عرقه کراهت دارد، مگر مواعظ یا فضایل و مناقب اهل بیت باشد که مراثی هم از آنهاست.

[۵۴] الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۵۶.

[۵۵] روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی‌الحجه را در منا ایام تشریق گویند که حجاج در منا توقف می‌کنند و سنگ‌های جمرات سه‌گانه را می‌اندازند. روز سیزدهم بعد از ظهر به مکه کوچ می‌کنند.

[۵۶] وی پسر کیان است و کنیه‌ی ابو‌ابوعبدالرحمان. وی اهل یمن بود و از اکابر تابعین و بسیار عابد و زاهد بوده و از ابن‌عباس و ابوهریره حدیث یاد گرفته و در هفتم ذی‌الحجه‌ی سال ۱۰۵ در مکه فوت کرد و هشام بن عبدالملک بر او نماز خوانده و ابن‌قتیبه در کتاب معارف خود به تشیع او تصریح کرده و صاحب‌روضات‌الجنات او از علمای شیعه نام برده و نظر مؤلف ریحانه‌الادب این است که او شیعه است، چون در تمام کلماتش از علی امیرالمؤمنین یاد نموده و در جلسه‌ی مذاکره‌ی او با هشام در مکه، با امیرالمؤمنین علی (ع) از علی (ع) نام برده و از او حدیث نقل کرده و این نشانه‌ی شیعه بودن اوست ولی علامه نظرش این بود که او از عباد و زهاد عامه بود و دشمن اهل بیت هم نبود. علامه خوبی در معجم‌الرجال این مقدار از او یاد کرده: طاووس بن کیان ابو‌عبدالرحمان از اصحاب سجاد (ع) بود (معجم‌الرجال، ج ۹، ص ۱۵۰) و دیگر در مورد مذهب او سخنی نگفته است.

[۵۷] منافقون / ۱.

[۵۸] اعراف / ۱۷.

[۵۹] مائده / ۳۱.

[۶۰] نمل / ۱۸.

[۶۱] بقره / ۲۴۵.

[۶۲] مریم / ۲۶.

[۶۳] بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۱ و احتجاج، ص ۱۷۸.

[۶۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۶۳.



[۶۵] همان، ص ۲۶۶.

[۶۶] ارشاد، ص ۲۴۷؛ محمد بن منکدر به گفته‌ی محدث قمی از صوفیان عامه است و این فرقه همیشه انگل جامعه بوده‌اند و هستند. فیض کاشانی گوید: تجلی چون کند دلبر، کنم شکر آن تجلی را تسلی چون دهد از خود نخواهم آن تسلی را تجلی تا کند بر من مرا از من کند خالی که یکتایم نشیمن کی کنم جز جای خالی را تسلی چون توان شد از جمال عالم آرایش تسلی باد قربان نار سلطان تجلی را جلالش چون گذارد جان جمالش می‌نوازد دل و گرنه کس نیارد تاب انوار جلالی را اگر خواهی رسی در وی گذر کن از هوای دل بهل سامان غالی را بمان ایمان عالی را تو را این وصف‌ها چون نیست خالی زن تو از گفتن بیان دیگر مکن ای فیض جز اوصاف خالی را.

[۶۷] منتهی الامال، زندگانی امام باقر.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای  
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶  
 وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

